

## داستان یوشث فریان

### [فصل دوم]

- ۱- نخست فرشن ، آخت جادو از گوشت فریان این پرسید (۱)
- ۲- که بهشت بگیتی به با آن مینو . (۲)
- ۳- گوشت فریان گفت که درزندگی (۳) بتنگی باش ، مرد دروند ساستار و درمرك بدوزخ افت .
- ۴- چه بهشت بگیتی به که آن مینو . (۴)
- ۵- واش (۵) نشان اینکه هر که بگیتی کارو کرفه (۶) نکند آنگاهش آنجا بفریاد نرسد .
- ۶- واش (۵) نشان دودیکر اینکه (۷) اما اگر تو بگیتی چیزی نیک نکنی آنگاهش ببهشت به (۸) نرسی .
- ۷- آخت جادو چون کش (= که او ، هنگامیکه او) آن سخن شنود درشگفت (۹) شد . (۱۰)
- ۸- بچندانیکه (۱۱) مردی یشتی (۱۲) کند ، درشگفت شد . (۹)
- ۹- پس او ایدون گفت که بدبختی (۱۳) من آخت جادو از تو گوشت فریان [اینست] که برمن چیری (۱۴)

- ۱- یعنی این را پرسید ، یا چنین پرسید.
- ۲- یعنی بهشت در این جهان بهتر است یا بهشت در آن جهان . کلمه «آن» در متن ضمیر اشاره و راجع است به بهشت .
- ۳- در متن «زیوندگان» است بمعنی «در هنگام زنده بودن» و الف و ون در آخر زیوندک (= زنده) علامت نسبت زمان و هنگام است . همینطور است کلمه «مرتکان» یعنی در هنگام مرده بودن که اینجا به «در زندگی» و «درمرك» ترجمه شد .
- ۴- یعنی : زیرا بهشت در گیتی بهتر است تا بهشت آن جهان . کلمه آن در ضمیر اشاره است و راجع بکلمه بهشت است . ۵- واش : او را ، او .
- ۶- کرفه یا کرفک : ثواب و کار نیک . ۷- یعنی او را نشان دوم اینست که .
- ۸- بهشت به : بهشت خوب . ۹- در متن پهلوی «سرت» است یعنی درشگفت و متعجب و حیران .
- ۱۰- در متن پهلوی «بیوت استات» است ولی در اینجا معنی مناسب آن «شد» میباشد .
- ۱۱- در متن پهلوی «چندکا» است یعنی بقدر هنگامیکه ، با اندازه زمانی که ، با اندازه ای که .
- ۱۲- یشت : نماز و ستایش .
- ۱۳- کلمه پهلوی «اناکیه» است یعنی بدبختی ، بدی ، مصیبت . ۱۴- چیری چیره ای ، غالبی .

- ۱۰- چون مرد دلیر بردلیرترین مرد واسب دلیر بردلیرترین اسب و گاو دلیر بردلیرترین گاو، چون آسمان بر زمین پادشاهی (۱) .
- ۱۱- چه من بدین فرشن نهصد مغ مرد کشته ام .
- ۱۲- کشان (= که شان) (۲) چندان یزشن (۳) یزدان کرده اند، کشان (= که شان) (۲) خوردن پراهوم (۴) را، (۵) همه تن زرد بوده است .
- ۱۳- پس نه دخت سپتامان کشته ام که دین ستودن را (۶) افسر بزرگ مروارید از پادشاهان (۷) ستاده اند .
- ۱۴- هنگامیکه از ایشان پرسیدم، پس گفتند که بهشت به شو به .
- ۱۵- من گفته ام [م] که شما ایندو به (۸) سهید (۹) همیدون به که بدان بهشت به شوید .
- ۱۶- پس فراز گرفتیم و بکشتم .
- ۱۷- دوم فرشن این پرسید: که چی [ست] آن چیز ازدام او هر مزد که به کون نشیند، بلندتر که بیای ایستد .
- ۱۸- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش، ای مرد دروند ساستار و درمک بدوزخ افت .
- ۱۹- چه آن سک است .
- ۲۰- سوم فرشن این پرسید که آن چی [ست] ازدام او هر مزد که رود و گام ننهد .
- ۲۱- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای مرد دروند ساستار و درمک بدوزخ افت .
- ۲۲- چه آن گنجشک است که رود و گام ننهد .
- ۲۳- چهارم فرشن این پرسید که آن چه چیز ازدام او هر مزد [است] که دندان او شاخین (۱۰) و شاخ (۱۱) او گوشتین [است] .
- ۲۴- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و درمک بدوزخ افت .

- 
- ۱- پادشاهی: فرمانروا هستی. ۲- که شان: که آنها ۳- یزشن: تقدیس، بخصوص تقدیس گیاه هوم ۴- پراهوم: شیره گیاه هوم. ۵- یعنی: که برای خوردن پراهوم یا بعلت خوردن پراهوم (که این عمل نوعی تقدیس بوده است) همه آن آنها زرد بوده است. ۶- دین ستودن را: برای دین ستودن، برای دین ستایی. ۷- درمتن پهلوی کلمه «دهیوتان» است بمعنی کشور بانان. ۸- به، وه، خوب، خوبتر، بهتر.
- ۹- سهید: می پسندید، بنظر تان میرسد (مضارع از مصدر پهلوی سهستن بمعنی بنظر رسیدن، پسند آمدن).
- ۱۰- درمتن پهلوی «سروین = Srúbin»: ساخته و درست شده از شاخ، شاخین.
- ۱۱- درمتن پهلوی «سروب = Srúb»: شاخ. در زبان فارسی و در فرهنگها این کلمه بشکل سرون (= Sarân) و سروی (= Sarûy) وجود دارد.

- ۲۵- چه آن [را] خروس خوانند ، مرغ سروش مقدس .
- ۲۶- وهنگامیکه بانك كند پتیاره (۱) از دام (۲) او هر مزد بازدارد
- ۲۷- پنجم فرشن این پرسید که کارد کوتاه به یاخورش اندك .
- ۲۸- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار درو نده ساستار و درمرك بدوزخ افت .
- ۲۹- چه کارد کوتاه به که خورش اندك .
- ۳۰- چه بکارد کوتاه برسم (۳) شاید بریدن ، چیدن
- ۳۱- و اندك خورش بشکم نرسد و اگر رسد باد انگیزد .
- ۳۲- ششم فرشن این پرسید که چه پر و چه نیم پر و چه آنکه هرگز بر نبود .
- ۳۳- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار درو نده ساستار و درمرك بدوزخ افت
- ۳۴- چه ، پر ، خنیدن (۴) و توانایی ایدر (۵) [است] وهنگامیکه [با] روان پاك بگذرد .
- ۳۵- آن نیم پر ، تنگی درویش بدزیست [است] هنگامیکه [با] روان پاك بمیرد .
- ۳۶- و آن تهی که هرگز بر نبود ، آن تنگی بدزیست [است] هنگامیکه [با] روان ناپاك بمیرد .
- ۳۷- هفتم فرشن این پرسید که آن چه چیز [است] که مردمان پنهان خواهند کرد پس آنها نپهان کردن نتوانند (۶) .
- ۳۸- گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار درو نده ساستار و درمرك بدوزخ افت .
- ۳۹- چه آن سن (۷) است که کس نپهان نتواند کردن .
- ۴۰- چه سن (۷) خود پیدا بود .
- ۴۱- هشتم فرشن این پرسید که آن کدام مردم زنده [است] که استی و بهات (۸) بیند میرد پس او را ایدون کامه (۹) [است] که باز زنده شود (۱۰) .
- 
- ۱- در بهلوی پتیارك و در اوستا پتیتیاره . Paitiyâra: نکبت و آفت و نحوست یا دیو نکبت و آفت و نحوست . ۲- دام : مخلوق ، آفریده
- ۳- برسم (در اوستا برسمن Baresman و در بهلوی برسوم Barsom) : دسته نی از شاخه های تر که درمناسك و پیش از غذا و در هنگام شکر نعمت آنرا بدست گرفته و با آن دعا میخوانند .
- ۴- خنیدن : اشتهار ، نامی شدن .
- ۵- خنیدن و توانایی ایدر اشتهار و قدرت این جهانی .
- ۶- در متن بهلوی « نشایند » و در اینجا به معنی « نتوانند » است . ۷- در متن بهلوی « ذروان - Zarâûn » : ذروان ، زمان و دهر ، مرور زمان و بیری و در اینجا بس ۸- استی و بهات Astivihât (در اوستا : استووبدوتو - Astû-vidotû) : دیو مرك . ۹- کامه . خواست ، میل ، آرزو و مراد . ۱۰- در متن بهلوی : « بازا' زیوندك شویت (= باز زنده شود) . باز زنده شود .

۴۲ - و بار دیگر استی ویهات [را] بیند و بمیرد پس اورا [مردن] آسان بنظر رسد .  
 ۴۳ - گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و درمرك بدوزخ افت .

۴۴ - چه آن ، مردم [است] که پشت نکرده است و پراهوم نخورده است .  
 ۴۵ - و دود دیگر آن مردم [است که] بگام زنان آمده است (۱) و اوزن نکرده است (۲) .  
 ۴۶ - و سه دیگر آن مردم [است] که [وقتیکه] اروا [نش] زنده [بوده است] پشت [نکرده] است و اشو داد (۳) نداده است و یزشن نکرده است ، و او گفت اشو داد بمردم به دهم و نداده است .  
 ۴۷ - پس او میرد ، کامه (۴) [وی] آنگونه [است] که باز زنده شود .  
 ۴۸ - و دوباره نیز میرد و استی ویهات (۵) [را] بیند پس اورا (۶) خوار (۷) بنظر رسد .  
 ۴۹ - نهم فرشن این برسید که پیل واسب و اشتر و گاو و خوک و گربه بچند ماه زایند .  
 ۵۰ - گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و درمرك بدوزخ افت .

۵۱ - چه پیل بسه سال زاید واسب و اشتر و خر بدوازده ماه زایند و گاووزن به نه ماه زایند و گوسپند بیسج ماه زاید و سگ و خوک بچهار ماه زایند و گربه بده روز زاید .  
 ۵۲ - دهم فرشن این برسید که مرم کدام برامش تر و آسان ترزید .  
 ۵۳ - گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و درمرك

بدوزخ افت :

۵۴ - چه آن مردم برامش تر و آسان ترزید که بی بیم تر و غورسند و چیز دارتر [باشد] .  
 ۵۵ - یازدهم فرشن این برسید که آن چه چیز [است] به گیتی [که] باو هر مزد و امشاسپندان هماناست .

۵۶ - گوشت فریان گفت که درزندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و درمرك بدوزخ افت .

۵۷ - چه اندر گیتی دهیو بد (۸) به او هر مزد و امشاسپندان هماناست

۵۸ - و جای دهیو بدان همانای روشن گرزمان (۹) [است] .

۵۹ - وزیردستان (۱۰) دهیو بدان به امشاسپندان هماناست [ند] .

۶۰ - و دهیو بدان اندر دل هماناست [ند] بدان ستاره که [آرا] پروین خوانند .

۱ - بگام زنان آمده است : به سن زناشومی رسیده است

۲ - زن نکرده است : زن نگرفته است .

۳ - اشو داد : خیرات .

۴ - کامه : خواست ، مراد .

۵ - او را : برای او

۶ - او را : آسان ، سهل

۷ - دهیو بد : پادشاه

۸ - گرزمان : عرش اعظم . ۹ - در متن پهلوی « پایینکان دهیو پتان پایینکان » : «pâyinakân dahyûptân»

مردمان تحت حکم پادشاهان ، پایین دستان وزیردستان پادشاهان .

۶۱- مردم دیگر که [بکارهای دینی] مشغول (۱) و استوار هست [ند] همانا [بند] بدیگر ستاره [ها]ی خرد که با سمانند .

۶۲- دوازدهم فرشن این برسید که خورش کدام خوشتر و بزمه تر (۲)

۶۳- گوشت فریان گفت که در زندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و در مرگ بدوزخ افت .

۶۴- چه ، خورش آن بزمه تر و خوشتر که از در (۳) فرارون تخشایی (۴) است، پس او را باز [به] کارو گرفته خورد و دارد (۵) .

۶۵- سیزدهم فرشن این برسید که يك چه - و دوچه - و سه چه - و چهار چه - و پنج چه - و شش چه - و هفت چه - و هشت چه - و نه چه - و ده چه [است]؟

۶۶- گوشت فریان گفت که در زندگی بتنگی باش ای بد کردار دروند ساستار و در مرگ بدوزخ افت .

۶۷- چه ، يك ، خورشید به [است] که همه جهان روشن دارد .

۶۸- دو ، آورد و برد رم (۶) [است] .

۶۹- سه ، منش نيك و گویش نيك و کنش نيك [است] .

۷۰- و چهار ، آب و زمین و گیاه و ستور [است] .

۷۱- و پنج ، پنج کی - به (۷) [است] .

۷۲- و شش ، شش گاه گاه هنیار (۸) [است] .

۷۳- و هفت ، هفت امشاسپند (۹) [است] .

۷۴- و هشت ، هشتی نامی - به [است] .

۷۵- و نه ، نه سوراخ تن مردمان [است]

۷۶- و ده ، ده انگشت بدست مردمان [است] .

۱- در متن پهلوی « خویش کار Xvêsh — kâr » : مشغول و مواظب کارهای دینی ، عمل کننده ( در وظائف دینی ) . ۲- بزمه تر: مزه دار تر . ۳- اذدر: اذراه، اذ طریق .

۴- فرارون توخشاکیه : فرارون تخشایی ، کوشش نيك و یاد رستکاری .

۵- یعنی : زیرا آن خوراکی مزه دار تر و خوشتر است که با کوشش نيك بدست آید و سپس با کار و عمل نيك و ثواب خورده و داشته شود .

۶- یعنی دم بر آوردن و دم فرو بردن (— زفیر و شهبیق) .

۷- پنج کی به : کبیقاد ، کیسکاووس ، کیخسرو ، کی اهراسب و کی گشتاسب .

۸- شش گاهنیار : اعیاد شش گانه سال که آخرین آنها جشن فروردین است که جزعید اخیر که بنسابت افزودن روزهای پنجه (— خسه مسترته) ده روز بوده، بقیه جشن ها هر يك پنج روز طول میکشیده است.

۹- هفت امشاسپند : هفت مقدس بيمرک که از بزرگترین فرشتگان دین مزدیسنا میباشد و در جهان مادی هر يك نگهبان و پرستار یکی از اجسام و موجودات و در عالم روحانی مظهر و نماینده یکی از صفات اهورا مزدا میباشد و عبارتند از شش فرشته بزرگ بهمن ، اردی بهشت ،

شهریور ، اسفندارند ، خرداد و امرداد که در رأس آنها اهورامزدا یاسپنتا مینو Sepenta-mainyū (= خرد مقدس) را افزوده و آنان را هفت امشاسپند گویند.